

تسویه یا تفضیل در حقوق اسلامی

از

سید محمدعلی امام شوشتری

نیست. زیرا برای شناخت ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی جنبش اسلام و عدل مادی پیشرفت سریع آن در اقطار متمدن جهان آن روز، بویژه در ایران و نیز تجزیه و تحلیل حوادث بزرگی که در قرن اول ظهور اسلام پیش آمد، و خلاصه شناخت کلی جامعه اسلامی در آن زمان و دریافت نظر سررشته‌داران و صاحب‌نظران اسلام (ارباب حل و عقد) در مساله حکومت و توجیه آن آگاهی بر مسائل حقوق مالی در اسلام، بویژه جاهایی که صاحب‌نظران آن حکومت در اصول و فروع آن اختلاف داشته‌اند، سخت ضرورت دارد. زیرا اگر بخواهیم در تحلیل مسائل تاریخ جانب حزم و احتیاط را نیز رها نکنیم و ریشه هر پیش آمد اجتماعی را در میدان واکنشهای اقتصادی محصور نسازیم، بی‌گمان باز باید پذیرفت که برای فهم ریشه حقیقی وقایع آن زمان بمسائل مالی باید سخت درنگریسته شود و تأثیری را که این عوامل در پدیدآوردن نمودهای هیجان انگیز سنده اول تاریخ اسلام داشته‌اند، با ژرف‌بینی و اهمیتی خاص محل عنایت قرارداد.

بخشی از فقه اسلامی را که در آن از مسائل مالی و اقتصادی حکومت اسلام گفتگو میشود، گاهی بنام «الاموال» خوانده‌اند. شهرت این نام برای تعبیر از مجموعه مسائل مالیاتی اعم از دخل و خرج بیشتر از زمانی آغاز گردیده است، که ابوعبید قاسم بن سلام بغدادی (درگذشته بسال ۲۰۳ هجری) که از فقیهان بزرگ است، کتاب جداگانه‌ای در موضوع حقوق مالی اسلام

در عنوانی که برای سخن برگزیده‌ام، اصطلاح «حقوق» را بجای اصطلاح «فقه» بکار برده‌ام. زیرا در قرنهای اخیر اصطلاح «فقه» در ایران بیشتر برای فهمانیدن بخشهایی از فقه اسلامی بکار برده شده است که در آنها بیشتر از عبادات و احیانا معاملات گفتگو میشود. در نتیجه لغت فقه در نظر خواننده عادی مقاله و کسانی که از علم فقه و اصول آن و چگونگی پیدایش و تدوین آن در عصرهای نخستین حکومت اسلامی آگاهی درستی ندارند، بسا که سبب بد فهمی میشد و مقصود را چنانکه دلخواه نویسنده است، نمی‌نمود. از اینرو در عنوان گفتار بجای لغت «فقه» اصطلاح متأخر «حقوق» را بکار برده‌ام. با اینحال یادآوری میکنم هر جا لغت «فقه» را بی‌هیچ قید و وصفی بکار بردم غرض از آن مفهوم عام این اصطلاح در عصری است که فقه اسلامی و اصول آن بساوج کمال خود رسیده بود و مشتمل بر همه شاخه‌هایی است که علم حقوق در امروز داراست. مانند: حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالی، حقوق جزائی، حقوق مدنی، حقوق خانواده و دیگرها.

برای روشن ساختن مساله «تسویه» و «تفضیل» در حقوق اسلامی، لازم است پیش از در آمدن باصل مطلب اندکی در زمینه حقوق مالی در حکومت اسلام سخن بگویم.

در میان شعبه‌های گونه‌گون حقوق اسلامی از دیدگاه فلسفه تاریخ، هیچیک از شاخه‌های دیگر فقه اسلامی باندازه «حقوق مالی» دارای ارج و اهمیت

بنام «الاموال» نوشته که از کتابهای باارزش در این زمینه است.

لیکن اندکی پیش از آنکه ابو عبید کتاب الاموال خود را بنویسد، باز در کتابهای عمومی فقه از حقوق مالی در فصول علیحده گفتگو شده است و حتی کتابهایی خاص در این زمینه نوشته‌اند که معروفترین و سودمندترین آنها دو تالیف است که هنوز هم میتوان آنها را برای پژوهش در تاریخ حقوق مالی حکومت اسلامی از منابع خوب بشمار آورد و هر دو کتاب بنام «الخراج» مشهور است.

یکی از این دو کتاب «الخراج» نوشته قاضی بزرگ ابی یوسف همکار ابوحنیفه نعمان است که بشکل نامه‌ای خطاب به هارون الرشید خلیفه عباسی نوشته شده است.

دیگری کتابی است باز بنام «الخراج» تالیف یحیی بن آدم که از راه «ولاء» معروف به قهرشی بوده است و نامبرده نیز از فقیهان و محدثان بزرگ است و دانشمندی پاکدل و محتاط بوده است.

در اینجا بجاست یادآوری کنم واژه «خراج» یک لغت ایرانی است که از شکل پهلوی «خراگ» بمعنی مالیات زمینهای کشاورزی بزبان عربی درآمده است.

لیکن در کتابهای فقهی و حدیث اسلامی به لغت خراج مفهوم فراختری داده‌اند. چنانکه گاهی آنرا بمعنی هرگونه مالیات حتی محل خرج مالیاتها استعمال کرده‌اند. کلمه

در عربی بیشتر بمعنی مطلق مالیات و گاهی بمعنی جزیه که مالیات سرانه است نیز بکاررفته. از اینجا بوده کتابهایی را که در آنها فقط از امور مالی بحث شده است

بنام «الخراج» یا «کتاب الخراج» نامیده‌اند. باز باید در نظر گرفت که در تالیفات آن زمان مفهوم لفظ کتاب با مفهوم این لفظ در نزد ما، تفاوت کرده است. کتاب در

نوشته‌های آن زمان بمعنی بخش یا فصلی از دفتری است که از موضوع خاص یک علم در آن گفتگو شده است هر چند در یک مجلد جداگانه جلدبندی نگردیده باشد.

پس ترکیب «کتاب الخراج» در هنگام تالیف آن کتابها بمعنی گفتاری از علم فقه است که در آن از زمینه‌های مالیاتی حکومت اسلامی گفتگو میشود. لیکن بمرور زمان این ترکیب بشکل نام خاصی برای آن دو کتاب درآمده

است.

در فقه شیعی هر چند بمسائل مالیاتی کمتر از بخشهای دیگر توجه شده است، با اینهمه علاوه از مطالبی که ضمن مسائل خمس و زکوة و جهاد در لابلاي کتابهای فقهی مطرح شده و به گفتگو درآمده است، چند کتاب جداگانه دیگر، در زمینه حقوق مالی داریم که آنها نیز بنام «خراجیه» مشهور شده‌اند مانند: خراجیه مقدس اردبیلی. خراجیه شیخ ابراهیم قطفی و بهتر از اینها کتاب بسیار سودمند موسوم به «قاطعة اللجاج فی حل الخراج» تالیف شیخ علی کرکی معروف به محقق ثانی که از فقیهان دانشمند و روشن بین بوده است.

باری موضوعهایی که در حقوق مالی حکومت اسلامی از آنها بحث میشود در درجه اول منابع مالیاتی در این حکومت است. مانند مالیات زمینهای کشاورزی و چگونگی بهره‌برداری از این زمینها و شرایط تملك آنها خواه این زمینها زمین خراجیه باشد یا عشریه و یا صلحیه یا زمینهای مواتی که با اجازه حاکم حیات و احیاء و آباد شده و شرایط تملك عین رقبه یا منافع آنها و اقسام اقطاع از استغلالی و تملیکی و نیز راه و کیفیت اقاله اقطاعها.

جزیه یا مالیات سرانه که در مسائل آن از جزیه عشریه ی بنی تغلب که آنرا «صدقه مضاعفه» نامیده‌اند نیز گفتگو شده است.

صدقه که بنام زکوة نیز خوانده میشود و شرایط وصول و تصابها و مخارج آن.

عشور (مالیات گمرکی) که در زمان خلیفه دوم پایه‌ها و شرایط دریافت آن بر اساس مقررات صدقات و جزیه پی‌ریزی شده است.

خمس که از غنیمت‌های جنگی و حاصل‌کانشا و مواردی دیگر گرفته میشود.

علاوه بر اینها در شهرها و مرزها یک رشته مالیات‌های دیگر میگرفتند که فقیهان آنها را نامشروع میدانستند و حکام سعی میکردند برای آنها

محملهای شرعی دست‌وپاکنند. و نیز گاهی از راه نیکخواهی یا مردم‌فریبی برخی از آنها را برمیانداختند و باز بشکلی برقرار میکردند.

خرج حکومت و سازمانهای اجتماعی در عصر

اسلامی از درآمد این سرچشمه‌های مالیاتی فراهم می‌شد و در حقوق مالی اسلام از محل خرج هر درآمد و اینکه کدامیک از آنها در امور عمومی مسلمانان قابل خرج کردن است و شرایط صحت خرجها نیز بحث و گفتگو شده است.

چون نظر ما در این گفتار نوشتن توضیحاتی در زمینه‌ی مسئله مهم «تسویه» یا «تفضیل» است که به بخش‌مخارج پیوستگی دارد و مجالی برای گفتگو در همه‌ی زمینه‌های حقوق مالی در حکومت اسلامی نداریم، از اینرو بشمردن فهرست مذکور بس کردیم و میکوشیم بموضوع اصلی بحث خود از دیدگاه تاریخ علم حقوق در اسلام زودتر نزدیک شویم.

باید در نظر گرفت پیغمبر بزرگوار اسلام در سیزده سالی که در مکه مکرمه به تبلیغ دین اسلام میکوشید، بیشتر به مبانی معنوی و اخلاقی این دین توجه میفرمود و در آن زمان به بنیادگذاردن حکومت و سازمان بخشیدن بآن عنایتی مبذول نمیداشت. از اینرو در همه‌آن مدت نه در زمینه ایجاد سپاه که از ضروریات هر حکومت مستقل، است، اقدام فرمود و نه در فراهم آوردن منابع مالیاتی. پرداخت زکوة در آنرو الزامی نبود و بشکل يك دستگیری جوانمردانه از سوی اشخاص نیکوکار به نیازمندان در هنگام احتیاج پرداخت میشد.

تاریخ تاسیس حکومت اسلام درست مطابق زمانی است که رسول اکرم پس از بیعت دوم با هفتاد و اندی تن از سران دو عشیره اوس و خزرج در عقبه نزدیک مکه تصمیم به مهاجرت به یثرب و پی‌گذاری حکومت اسلامی در این شهر گرفتند. بهمین دلیل بوده که چون در زمان خلیفه‌ی دوم میخواهند برای مسلمانان مبدأ تاریخی برگزینند بنا بر رای حضرت علی بن ابی طالب، هجرت رسول اکرم را به مدینه مبدأ تاریخ قرار میدهند. زیرا هجرت رسول اکرم از مکه به مدینه سرآغاز تشکیل حکومت اسلامی است.

مثلاً چنانکه اشاره شد پیش از هجرت پیغمبر به مدینه دادن زکوة که یکی از منابع مهم مالیاتی در حکومت اسلامی است، يك مالیاتی که پرداخت آن امر اجباری باشد نبود و دارایان به دلخواه خود از بینوایان مسلمان

۱- تاریخ الرسول والملوک ج ۲ ص ۴۸۳. التنبیه والاشراف ص ۲۲۷

دستگیری میکردند. احیاناً بردگانی را که مسلمان شده بودند و از اربابان مشرک خود آزار میدیدند میخریدند و آزاد میکردند.

ولی بنابر مشهورترین روایات فرمان پرداخت زکوة در سال دوم هجری نازل شده و حکم بدریافت آن با دست مأمورین مخصوص، بانزول آیه ۱۰۳ از سوره انفال «حذر من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم» در سال نهم هجری مقرر گردید و در این سال است که از سوی رهبر حکومت اسلام مأمورانی در میان تیره‌های مسلمان عرب گمارده شده‌اند تا صدقات هر تیره را بگیرند و سهم مستحقان را در همان تیره توزیع کنند و سهام بیت‌المال را به مدینه بفرستند.

در جامعه اسلامی مفهوم کلی «اموال عمومی» پس از بنیاد گذاشته شدن دولت اسلام در آغاز هجرت نبوی و نیرومند شدن تدریجی این دولت در این جامعه پدید آمده است و اصطلاح «بیت‌المال» بمعنی خزانه‌داری کل حکومت اسلام دارای مفهومی روشن گردیده است. از همین تاریخ است که بتدریج خزانه‌داری حکومت اسلام «بیت‌المال» بمشابه يك شخص حقوقی درآمده و مانند يك شخص طبیعی میتواند است بدهکار شود، پستانکار گردد، وام بدهد و وام خود را پس بگیرد و خلاصه همه خصوصیات حقوقی يك شخص بالغ و عاقل طبیعی را دارا گردد. با اصطلاح امروز بیت‌المال نخستین شخصیت حقوقی است که در حکومت اسلامی پدید آمده است.

با اینکه ممکن است برخی از خوانندگان گفته مرا حمل بر تعصب دینی کنند، با اینحال بصراحت میگویم تا آنجا که نویسنده در تاریخ تمدن انسانی جستجو کرده و آگاهی بدست آورده‌ام، معرفی مفهوم عالی «اموال عمومی» و «مالکیت عمومی» با ظهور دین مبین اسلام پدید آمده و در يك جهش بزرگ شکل گرفته است و بوسیله بنیان‌گذار بزرگ این دین به توده انبوه جامعه - نه طبقه‌ی خاص زورمندان و توانگران - شناسانیده شده است. پیغمبر گرامی اسلام در نه سال و اندی که پس از هجرت از مکه به مدینه و تاسیس حکومت اسلامی در این جهان بود، خود در گرفتن و خرج کردن اموال عمومی

بهمانگونه رفتار میکرد که این مفهوم عالی را مردم شناسانیده بود.

خلیفه‌ی اول و دوم مفهوم اجتماعی «اموال عمومی» را خوب درک کرده و در گرفتن اموال عمومی سختگیر بوده‌اند.

لیکن افسوس جامعه اسلامی خیلی زود به تغییر جهت فکری شگفت‌انگیزی دچار شد و از مفهوم عالی «اموال عمومی» و «مال‌الله» بمعنی اموالی که به‌مه‌ مسلمانان تعلق دارد، جزیک شکل ظاهری اثری باقی نماند. بی‌تعصب باید پذیرفت که در زمان خلافت عثمان شکل ظاهر در تعبیر مفهوم «مال‌الله» نیز رعایت نمی‌گردیده است.

باز در اینجا پیش‌ازآنکه بمتن بحث خود وارد شویم، شایسته است که برای افراد غیرمتخصص سخنانی دربارہ چگونگی نظر سررشته‌داران نخستین اسلام در زمینه مفهوم «اموال عمومی» بنویسم و به‌بینم آیا مفهوم مالکیت عمومی بآن معنی که ما امروز می‌شناسیم و در علم حقوق از آن بحث می‌کنیم، در آن زمان این مفهوم اجتماعی، تا کجا شناخته بوده است و بمالیاتها و اموال دولتی با چه دیدی می‌نگریسته‌اند.

مدارکی در دست داریم که نشان میدهد در ایران عصر ساسانی مفهوم علمی «اموال عمومی» تا اندازه‌ای شناخته بوده است و در فقه عصر ساسانی میان حقوق عمومی و حقوق خصوصی تفاوت می‌نهادند و از حقوق عمومی به «حق‌الله» و از حقوق خصوصی به «حق مردم» تعبیر میکردند. مملکت بودجه‌ای داشته و خزانه‌داری کل بوده که اموال عمومی در آن فراهم میشد و دیوان بزرگی بوده بنام «ایران همارکر» یا اداره کل حسابداری ایران که حساب همه درآمدها و مخارج کشور در آن نگهداری میشد و همین دیوان است که در عصر اسلامی از آن به «دیوان الزمام» یا «دیوان الزمه» تعبیر کرده‌اند.

لیکن بی‌هیچ‌تعصبی باید اعتراف کرد که در آن زمان توده انبوه مردم مالیاتها را چیزی از آن فرمانروا میدانستند که از برای خرج خود و لشکر و سازمانهای دیوانی از مردم می‌گیرد و آزاد است آنها را به دلخواه خود خرج کند. توده مردم حق ندارند در چگونگی خرج مالیاتها ادعای نظارت کنند و اگر فرمانروا درآمد کشور را در

راههای هوسمندانه و اسراف‌کارانه تباه کرد برای خرده‌گیرند، یا از او حساب بخواهند زیرا اعتقاد عمومی بر این بود که مالیاتها از آن شخص فرمانروا است. حال اگر فرمانروا مردی خردمند و پاکدل بود درآمد مالیاتها را در آبادی کشور و نگهداری آن و بدست آوردن دل مردم بکار می‌زد و اگر مردی بود هوسمند و ناپاکدل آنها را در کارهای بی‌بهره تلف میکرد.

بهر حال اگر مفهوم «مالکیت عمومی» در آن زمان در مغز کسانی هم خطور می‌کرده است بی‌شک چنین کسان بسیار اندک بوده‌اند و نویسنده گمان ندارم این اندیشه در جامعه آنروز انعکاس روشنی دارا بوده است.

باری تا آنجا که نویسنده در تاریخ تطور علم حقوق اسلامی جستجو کرده و آگاهی یافته‌ام، اندیشه مالکیت عمومی و اموال عمومی نخستین بار بوسیله پیغمبر گرامی اسلام بشکل روشنی پیش کشیده و شناسانیده شده و حکومتی که آن بزرگوار بنیاد نهاد بر پایه این اندیشه روشن بریزی شده بود.

در نظر پیغمبر اسلام درآمد مالیاتی از آن همه مسلمانان است و همه مسلمانان در آن شریکند و بر دریافت و خرج آن حق نظارت دارند. خواه این مالیات از منبع «صدقات» بدست‌آید یا از منبع «جزیه» یا از درآمد زمینهای کشاورزی، مانند درآمد زمینهای خیبر که پس از گشادن قلعه‌های آن بدست مسلمانان، عاید حکومت اسلام میگردد.

مطالعه بر پایه این دید مترقی انسانی بود که درآمد مالیاتها را «مال‌الله» نامیدند و مراد از این اصطلاح، اموال عمومی است که خداوند آنها را به همه مسلمانان بخشیده است. زیرا اگر این معنی را برای اصطلاح «مال‌الله» که در فقه و حدیث بسیار آمده قبول نکنیم، اصطلاح مذکور پاک بی‌معنی در خواهد آمد. چون سراسر جهان آفرینش از آن خداست نه تنها مقدار کوچکی از اموال مادی که حکومت اسلام بنام صدقه یا خراج و عنوانهای دیگر از مردم میگرفت و در راه حوائج عمومی مردم خرج میکرد.

براستی از شگفتی‌های تاریخ است که کسی مانند عثمان بن عفان که از مسلمانان نخستین است و مدتها با بنیان‌گذار دین اسلام هم‌نشین و هم‌گام بوده، مفهوم عالی «مال‌الله» را در اسلام نداند و بنا بر آنچه محمد بن عمر

واقعی از مسعود بن عتبّه روایت کرده چون بردخالت‌های خلاف قانون او در بیت‌المال ایراد گیرند، چنین گوید:

«ان ابابکر و عمر کانایناولان فی هذا المال طلاق انفسهما وذوی ارحامهماوانی ناولت فیه صله رحمی»^۱.
یعنی: ابوبکر و عمر خود و خویشان‌شان را از این مال محروم می‌داشتند اما من بآن صله رحم بجا می‌آورم! از این گفته چنین برمی‌آید که عثمان مفهوم «مال‌الله» را نفهمیده بوده است و گرنه چگونه چطور ممکن بود، برای تبرئه خود از برداشت‌های خلاف قانونی که از بیت‌المال مسلمانان کرده بود، در کمال سادگی بچنین بهانه‌ای دست یازد. او پنداشته بود که «فتی» مسلمانان چون در اختیار خلیفه است پس مال اوست و خلیفه میتواند از این مال هر چه بخواهد بخویشانش خود ببخشد و صله رحم بجای آورد و کسب ثواب کند!

آثار آشفتگی فکری که در جامعه اسلامی از روزگار خلافت عمر ریشه زده بود، در این زمان باوج شدت و حدت میرسید. در چنین احوالی آشفتگی که قتل عثمان یکی از نمونه‌های بزرگ آن است، بار سنگین خلافت را بزور بر عهده علی بن ابی‌طالب (ع) نهادند. او بیش از هر کس دیگر روح اسلام و هدفی را که بنیانگذار بزرگ این دین برای رسیدن بآن بیست و سه سال کوشیده بود، خوب می‌شناخت. علی (ع) در استوار ماندن بر حق چنان پافشار و سختگیر بود که دشمنانش این صفت او را بعنوان نقصی در او یاد میکردند و وی را بانعطاف ناپذیری و ناشایستگی برای خلافت متهم می‌ساختند. در باره فهم نظر آن حضرت راجع بامور مالی روایت و داستان آنقدر فراوان است که مجال بازگفتن اندی از آنها در دست نیست. از انبوه تنها سخن یکی از یاران صمیمی پیغمبر را در این باره یاد میکنم و باصل بحث که مسأله تسویه یا تفضیل است خواهم پرداخت. حدیقه بن‌یمان یکی از یاران صمیمی و فهمیده پیغمبر اسلام است. او پیر و ناتوان بود و در کوفه می‌زیست که شنید اهل حل و عقد در مدینه علی بن ابی‌طالب را بخلافت برگزیده‌اند. حدیقه با اینکه قادر بحرکت نبود از دو پسرش صفوان و سعد خواست تا او را بمسجد ببرند. پسرانش پدر را در پلاسی نهاده بدوش گرفتند و به

مسجد بردند و بر منبر گذاشتند. حدیقه به پسرانش دستور داد در شهر کوفه بروند و بانگ بر آرند «الصلوة جامعه» - این جمله شعاری است که در آغاز اسلام هر زمان می‌خواستند مردم را برای شنیدن مطلب مهم سیاسی یا اجتماعی بمسجد فراخوانند در کوچه‌ها و بازارها آنرا به بانگ بلند تکرار میکردند - چون مردم کوفه در مسجد فراهم آمدند دیدند حدیقه پیر بر منبر مسجد تکیه زده است. آنگاه حدیقه نخست خدا را حمد کرد و بر محمد (ص) دورد فرستاد سپس افزود:

«ایها الناس. ان الناس قد بايعوا عليا، فعليكم بتقوى الله وانصروا عليا و آزروه. فوالله انه لعلی الحق اولاً وانه لخير ممن مضى بعد نبيكم و ممن بقى الی يوم القيامة»^۱
یعنی: ای مردم. مردم با علی بیعت کرده‌اند پس به برهیزگاری روی آورید و علی را یاری دهید و یاری کنید. بخدا سوگند که علی هم در آغاز وهم در سرانجام بر حق است و پس از در گذشت پیغمبر شما، بهترین کسی است که پس از او مانده است تا روز رستاخیز. نویسنده این مقاله بجمله اول این روایت بیشتر تکیه میکنم زیرا حدیقه که از یاران صمیمی و بسیار روشن‌دل پیغمبر اسلام است و مفهوم اسلامی «اموال عمومی» را خوب در یافته بوده می‌خواسته است بمردم کوفه بگوید. چون علی بخلافت برگزیده شده دیگر دوره تاراجگری در اموال عمومی مسلمانان گذشته است. جمله دیگر روایت آشکارا نشان میدهد که حدیقه با همه پیری بر جریان فکری جامعه اسلامی و آشفتگی که در اندیشه‌ها پدید آمده بود وقوف داشته و میدانسته که نه تنها زورمندان و تاراجگران در جامعه نوین صاحب نیروی شگرفی شده‌اند و بی‌شک در برابر گروه نیکان و اصلاحات آنان ایستادگی خواهند کرد. بلکه از پیش‌روی و بی‌دینی کار را بچنگ و کشمکش با علی خواهند کشانید. از اینرو با تأکید تمام می‌گوید «وانصروا علیا و آزروه».

حدیقه نیک میدانست که سررشته‌دار تازه با همه توانایی خویش خواهد کوشید همه انحرافهایی را که از هدفهای عالی اسلام شده است، چاره کند و جامعه اسلامی را بشکلی بر گرداند که دلخواه و آرزوی پیغمبر

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۲۵۲

۱- مروج الذهب ص ۲۱۵

بزرگ اسلام بود. همین تصمیم است که علی هیچگاه و بهیچ قیمت ذره‌ای از آن عدول نخواهد کرد. بنابراین ثروتمندانی که از راه تاراج کردن اموال عمومی صاحب اندوخته‌های بی‌قیاس شده بودند بر ضد او خواهند برخاست و صف‌آرایی خواهند کرد.

برای اینکه نظر علی بن ابی‌طالب در زمینه اموال عمومی بهتر روشن گردد، اجازه دهید یک جمله از نهج‌البلاغه برای تکمیل سخن خود بر آنچه گذشت بیافزایم.

روزی آن حضرت در زمان خلافت خود با مالک‌اشتر که از سرداران دلیر و وفادار اوست، از گریختن برخی مردم کوفه بشام گلایه میکند. مالک در پاسخ میگوید: علت آنست که تو بی‌هیچ ملاحظه با همه بر پایه برابری رفتار میکنی و میان بزرگان با مردم کوچک تفاوت نمیگذاری. آنحضرت میفرماید: «اما من بذل الاموال و اصطناع الرجال فانه لا یسعنی ان نؤتی امرا من الفی اکثر من حقه»^۱

اکنون پس از مقدماتی که نوشته‌شد و گفتن آنها برای روشن ساختن زمینه مطلب لازم بود، مسأله «تسویه» یا «تفضیل» را مطرح میسازیم:

تسویه بمعنی برابر گرفتن همگان در عطاها و مستمری‌ها یا هرگونه حقوق و مزیتی است که دریافت آنها بجهتی از جهات از بیت‌المال روامیشد - خواه این افراد که از این مزایا بهره‌مند میشوند از نژاد عرب بودند یا از هر نژاد دیگر، سیاه یا سفید یا بهر رنگ که بودند شرط فقط، داشتن دین اسلام بود.

همچنین برابر بودن همگان در میزان حقوقها و مستمریها که از خزانه مسلمانان میگرفتند هر چند آن کسان یا برخی از ایشان در پیش بردن دین اسلام دارای پیشینه درخشانتری بودند و در میدانهای جنگهای نخستین در رکاب پیغمبر جانبازیهای بیشتری کرده بودند.

این روش را در حقوق مالی اسلام «تسویه» نامیده‌اند بمعنی برابر ساختن و برابر گرفتن همه افراد مسلمانان در گرفتن عطاها و حقوق از بیت‌المال.

عکس این نظر را تفضیل میگویند که بمعنی برتر گرفتن

کسی یا کسانی بر دیگران است در میزان گرفتن عطا و حقوق از بیت‌المال. مثلاً بحکم داشتن پیشینه درخشانتر در اسلام یا نژاد و تبار والاتر و امثال اینگونه ملاحظات. بیانی که نوشتیم تعریف ساده‌ای است از این دو اصطلاح حقوقی در بخش حقوق مالی فقه اسلامی قسمت مخارج، و این نظر یکی از زمینه‌های محل اختلاف زمامداران نخستین حکومت اسلامی بوده است و ریشه نهانی بسیاری از حوادث آن عصر اگر باین مسأله بر نگردد، بسیاری موضوع تسویه و تفضیل در ایجاد آن حوادث تأثیر بسیار ژرفی داشته است.

اکنون اجازه دهید به بینم سررشته‌داران نخستین حکومت اسلام در اجرای این نظر مهم مالی هر کدام چه شیوه‌ای داشته و چگونه رفتار کرده‌اند.

همه شواهد تاریخی و فقهی نشان میدهد که پیغمبر بزرگوار اسلام سخت عواخواه «تسویه» بوده‌اند و پس از تاسیس کردن حکومت اسلامی در یثرب و برقرار ساختن سپاهگیری در اسلام و گسیل داشتن دسته‌های سپاهی «سرایا» برای باطاعت در آوردن و مسلمان کردن مردم عربستان، همواره بر پایه شیوه تسویه رفتار میفرمود حتی خویشان را در برداشت از بیت‌المال مسلمانان بادیکران همیشه برابر میگرفته‌اند. شواهد و دلایل برای اثبات این نظر از مدت نه سال و اندی که آن بزرگوار حکومت نو بنیاد اسلام را در مدینه رهبری میفرموده، باندازه‌ای در کتابهای تاریخ و سیره و حدیث فراوان است که هیچکس نمیتواند خلاف آنچه را که گفته شد ادعا کند.

پیغمبر اسلام مبشر مساوات و برابری همه افراد نوع انسانی است و بویژه همه مسلمانان را در درآمدهای بیت‌المال شریک و سهیم میدانسته و برابر میگرفته است. او میخواست ملتی پدید آورد که تا آنجا که شدنی باشد، همه در توانگری و تمتع از آنچه خدا آفریده یکسان و برابر باشد. قرآن مال و متاع دنیا را وسیله‌ای برای امرار حیات میشمرد و سخت اصرار میورزد که این وسیله مایه برتری یکی بر دیگری نشود یا ابزار اطفاء آنها و شهوت‌های آدمیانی که در نهادشان خوی انسانی مقهور اهریمن شده است، نگردد.

برای اینکه خواننده این گفتار متوجه شود که پیغمبر اسلام تا کجا همه مسلمانان را در درآمدهای بیت‌المال شریک و صاحب‌نظر می‌شمرد، یک نمونه از رفتار ایشان را که پس از جنگ بدر کبری روی داده است یادداشت میکنیم. میدانیم پس از آنکه مسلمانان در جنگ بدر کبری بر مشرکان پیروزشدند گروهی از مشرکان را اسیر گرفته بودند که آنان را همراه خود بمدینه بردند. قرار شد آن مشرکان اسیر با دادن «فدیه» آزادی خود را از مسلمانان بخرند. فدیه یکی از درآمدهای اتفاقی بیت‌المال مسلمانان است و آن پولی است که از اسیر در برابر آزاد کردن او بسود بیت‌المال گرفته میشود. درآمد حاصل از فدیه در حکم «فی» است و در خرج کردن آن احکام «فی» جاری است.

در میان این اسیران ابی‌العاص نام نخستین داماد پیغمبر اسلام نیز دیده میشود. ابی‌العاص شوهر زینب دختر بزرگ پیغمبر از خدیجه است و او پیش از بعثت این دختر را بزنی گرفته بود. سپس میان این زن و شوهر بحکم اختلاف در ملت متارکه شده بود. ابی‌العاص در جنگ بدر کبری بدست مسلمانان اسیر شد. او نیز مانند دیگر اسیران بایستی مبلغی فدیه دهد تا آزاد گردد. مالی را که بابت فدیه آوردند، چون از نظر پیغمبر گذرانیدند، چشم پیغمبر در میان آنها به‌گردن‌بندی از آن خدیجه افتاد که در شب عروسی زینب با ابوالعاص بدخترش بخشیده بود. چون پیغمبر بر آن گردن‌بند نگریست سخت اندوهگین شد. لیکن از لحاظ اینکه همه مسلمانان را در بیت‌المال شریک و صاحب‌نظر میدانست، رویارن کرد و با فروتنی خاص خود فرمود:

«ان رایتهم ان تطلقوا لها اسیرها و تردوا علیها ما بعثت به من الفداءات».

یعنی: چنانکه مصلحت بدانید اسیرش را آزاد سازید (ضمیر اشاره به زینب دختر پیغمبر است) و آنچه را بابت فدیه فرستاده است باو بازگردانید. باری پیغمبر همه مسلمانان را مسأله عطا و آنچه از بیت‌المال میگرفته‌اند شریک میدانسته‌اند و همه را برابر میگرفته و هیچکس را بردیگری برتر نمیشناخته و خود را نیز مانند فردی از مسلمانان میگرفته است.

خلیفه اول که از سال ۱۱ تا ۱۳ هجری سررشته حکومت اسلام را بدست داشت، نیز از نظر «تسویه» حمایت میکرد و در مدت خلافت خود بر اساس این نظر رفتار مینمود.

لیکن خلیفه دوم در یک قسمت از این مسأله در زمان خلافت خود طرفدار «تفضیل» شد و مکرر میگفت «لا جعل من قاتل مع رسول الله کمن قاتل علیه».

یعنی: کسانی را که در راه پیغمبر جنگیده‌اند مانند کسانی که باو جنگیده‌اند، نمی‌توانم گرفت. و از همین جا داستان «تفضیل» و «سابقه» در حکومت اسلام پدید آمد. هنوز نیمه دوم حکومت عمر بسرنیامده بود که کشورهای شام و مصر و فلسطین و عراق و بخشی از ایران بدست مسلمانان افتاد و درآمدهای بیت‌المال خواه از راه خمس غنیمت‌های جنگی و خواه از سرچشمه خراج زمینهای کشاورزی و جزیه اهل کتاب، بسیار افزون شد و قهراً بحساب و دفتر نیاز پدید آمد. گویا میان سالهای ۱۸ تا ۲۱ هجری است که براهنمایی هرمزان والی پیشین خوزستان برای حکومت اسلام «دیوان الجند» و «دیوان العطاء» پدید آمده است.^۲

مهمترین خرجی که از محل درآمدهای بیت‌المال پرداخته میشد سه قسمت بود: یکی مستمری مسلمانانی که در بنیادگذاری حکومت اسلام کوشیده بودند و اینان را «اهل سابقه» میگفتند. اهل سابقه بر پایه سابقه و خدمت‌هایی که باسلام کرده بودند از بیت‌المال حقوقی دریافت میکردند.

در هنگام تنظیم دیوان العطاء و نیز دیوان الجند عمر اصلی تسویه را کنار نهاد و از روی سابقه در اسلام و قرابت به پیغمبر مستمری‌هایی باین شرح مقرر داشت: بالاترین رقم مقرری را زنان پیغمبر و عباس عموی او دریافت میکردند و آن برابر ده هزار درهم در سال بود. برای عایشه دوازده هزار درهم مقرر داشت. در پشت سر اینها مسلمانانی قرار داشتند که تاریخ مسلمان شدن آنها تا صلح حدیبیه (ذی‌القعدة سال ششم هجری) میکشید بویژه کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند و به «بدریان» شهرت داشتند دارای اعتبار مخصوص بودند. امام حسن و امام حسین را بواسطه قرابت

۲- الاحکام السلطانیة ص ۱۹۱

برسول اکرم در رده بدریان درآورده بود و برای هر یک از آنها پنجمزار درهم درسال مقرر داشته. بهر یک از کسانی که سابقه ایشان در اسلام از صلح حدیبیه بالاتر نمیرفت و از تاریخ جنگ «حنین» پائینتر نمیآمد دوهزار درهم میدادند.

تفاوتی نمی‌نهاد و در این باره بر پایه اصل تسویه رفتار میکرد. عمر میان عربان و غیرعربان مسلمان در تقسیم فیزی حقیقت را نخواهید نخستین گام در پدید آمدن طبقات ممتاز در جامعه اسلام از همین جا برداشته شده است، هر چند شخص این خلیفه با مال اندوزی و سرمایه‌داری سخت مبارزه میکرد و میل داشت مسلمانان را بر همان شیوه زندگی ساده نخستین که بروح اسلام نزدیک بود نگه دارد.

برای رسیدن باین منظور بسیاری از عمال خود را هر چند از اهل سابقه بودند، مقاسمه کرد و بخشی از اموالی را که گرد کرده بودند بسود بیت‌المال ضبط نمود. ولی در این زمان سیلی از پول و کالا از راه چپاول شهرهایی که بتصرف سپاهیان اسلام درآمده بود، بسوی مدینه و مکه سرازیر شده بود و زرق و برق تپه‌های زروسیم پای خویشتن‌داری بسیاری از مسلمانان، حتی برخی از صمیمی‌ترین یاران پیغمبر را لغزائیده بود. در این زمان کسانی که باین تپه‌های دلربا می‌توانستند نهیب زنند «یا صفراء یا بیضاء غری غیری» از شماره انگشتان دست کمتر شده بودند.

باری جامعه اسلامی در این زمان در میان موجی از آشفته‌گی‌های فکری درنهمان دست و پا می‌زد و کسانی بر سر دوراهی متحیر مانده فریبایی زر و سیم از یک سو و حقایق هدفهای عالی اسلام از دیگر سو، آنان را در دودلی سختی گرفتار کرده بود.

لیکن چون عثمان بخلافت رسید و خود چنانکه اشاره رفت مفهوم «اموال عمومی» را نمیدانست درحقیقت کارها یکسره شد و عثمان مانند فرمانروایان خودکامه پیش از اسلام، درآمدهای عمومی جامعه را از آن خلیفه می‌پنداشت و از اینرو جرأت کرد صد هزار درهم، صد هزار درهم بافسراد خاندان اموی بپردازد و بگفته خودش از مال جامعه مسلمانان «صله رحم» بجا بیاورد!

در زمان خلافت طولانی این خلیفه اصل تسویه بکلی بکنار رفت و علاوه بر امویان و حکام ولایات که از تاراج سرزمینهای مفتوحه صاحب اموال و جاه و جلال بسیار شده بودند، در میان اهل سابقه و صحابیان بزرگ سرمایه‌داران بزرگی نیز پدید آمده بود، مانند زبیر بن العوام و طلحه بن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف و زید بن ثابت و دیگران و هر کدام از اینان برای انحراف جوانان مسلمان از هدفهای دین مبین اسلام و رو آوردن بجمع مال و منال میتوانست نمونه و سرمشق بسیار فریبنده‌ای بوده باشد و نیز میتوانست آتش‌کینه محرومان را که بامید برابری و برادری بدین اسلام گرویده بودند، هر چه بیشتر تیز کند.

همین تضادها است که سرانجام منجر به کشتن خلیفه سوم شد که سرسختانه از سرمایه‌داران و تاراجگران حمایت مینمود.

در کتابهای تاریخ و سیر آمده است که در زمان خلافت عثمان ابوذر غفاری که از یاران صمیمی پیغمبر و از مسلمانان روشندل و نیکخواه بود، چون این انحرافات را میدید در کوجه‌های مدینه میگشت و با صدای بلند این آیه از قرآن مجید را میخواند: ان الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم (سوره ۹ آیه ۳۴). روشن است که این نغمه آسمانی در گوش جان بینوایانی که آن سرمایه‌داران نوخاسته را میدیدند تاج اندازه دلنشین و گیرا بود. عثمان اباذر را طلبید و از او بازخواست کرد که چرا فقیران را برضد دارایان می‌شورانی؟ اباذر گفت من قرآن میخوانم و کسی را برضد کسی نشورانیده‌ام. کعب الاحبار که حاخام یهودی تازه مسلمانی بود برای دلخوشی خلیفه گفت این آیه بانزول آیه «خذ من اموالهم صدقه...» (سوره ۹ آیه ۱۰۴) ملغی شده است و هر کس زکات مال خود را داد میتواند بازمانده آنرا نگه دارد.

اباذر برآشفته و با عصایی که در دست داشت بسر او زد و گفت: کار اسلام بکجا انجامیده که تو یهودی تازه‌مسلمان بما که شاهد نزول یکایک آیه‌های قرآن بوده‌ایم، درس دین میدهی. افسوس که عثمان متنبه نشد و اباذر را بشام تبعید کرد تا در نزد معاویه بن

ابی سفیان که فرمانداری خود کامه و سختگیر بود در حقیقت تحت نظر باشد.

من نمیخواهم یگانه علت پدید آمدن حادثه قتل عثمان را که در تاریخ اسلام معروف به «یوم الدار» و سنگ سربیع تاریخ اسلام است تنها بانگیزه های مالی و اقتصادی نسبت دهم. لیکن به تاکید تمام میگویم ریشه اصلی این حادثه انگیزه های مالی و اقتصادی بوده و علت های دیگر جنبه فرعی داشته است. مردم مدینه در پشت سر این حادثه بزرگ در موجی از آشفتگی فکری سرگردان شده بودند. در همان زمان که توجه دلها بسوی اصلاحات جلب شده بود و دنیاپرستان از ترس دیگران جرأت خود نمائی را از دست داده بودند، علی بن ابی طالب پس از سه روز ایستادگی در برابر اصرار همگان مجبور به قبول مسند خلافت شد.^۱

علی کسی بود که حکومت را برای آن میخواست که جامعه مسلمین را بسوی آن هدف عالی انسانی که دلخواه پیغمبر بزرگ اسلام بود سوق دهد. ولی افسوس و در نتیجه آن پیش آمد دل گداز جامعه، مسلمانان بیکبار که در آن زمان جامعه اسلامی از هدفهای مقدس خود چندان منحرف شده بود که بازگرداندن آن بشکل اول امکان نداشت. و سرانجام کوششهای آن حضرت به آن نتیجه دلخراش و بدبختی آوری انجامید که همه میدانیم و در نتیجه آن پیش آمد دل گداز جامعه، مسلمانان بیکبار در کودال مال اندوزی و دنیاپرستی و خودکامگی فرورفت. باری علی جدا معتقد به اصل «تسویه» بود و میان رئیس عشیره و کوچکترین فرد آن و نیز میان عرب و غیر عرب تفاوتی نمی دید و همه را یکسان می گرفت.

موجودی بیت المال بصره پس از جنگ جمل در سال ۳۶ هجری به روایت ابوالاسود دؤلی شش میلیون درهم بوده که بفرمان آن حضرت بهر یک از سپاهیان خواه

افسر بوده خواه سرباز پانصد درهم دادند و خود نیز مانند دیگران پانصد درهم برداشت.^۲

برای اینکه خواننده گرامی بداند که حضرت علی بن ابی طالب تا کجا باصل «تسویه» پایند بوده است حکایت ذیل را بازگو میکنیم:

روزی دو زن که یکی عرب و دیگری غیر عرب بود نزد آن حضرت آمدند و اظهار فقر کردند و درخواستند چیزی از بیت المال بآنان داده شود. آن حضرت به ابن ابی رافع خزانه دار خود دستور فرمود بهر یک از آن دو زن چیزی بدهد. دیری نگذشت که زن عرب آشفته حال نزد آن حضرت برگشت و از ابن ابی رافع شکایت کرد که خزانه دار تو مرا که عربم برابر آن زن که از موالی است پول داده است. حضرت در پاسخ او فرمود:

«انی والله لا اری لبنی اسماعیل فی هذا الفیه» فضلا علی بنی اسحق»^۳.

یعنی: بخدا که من در این فیه (در آمدهای بیت المال از خراج و جزیه و مال الصلح) هیچ برتری برای فرزندان اسماعیل (عربها) بر اولاد اسحق نمی بینم.

بسیاری تفصیل و تسویه که امروز ما آنرا فقط بصورت مسأله نظری در کتابهای فقهی مطالعه میکنیم، یکی از نظرات بسیار مهم و مورد اختلاف بزرگان اسلام در صدر اول بوده است و همین مسأله در پدید آوردن حوادث مهم قرن اول اسلامی تأثیر عمیق داشته که پژوهنده در تاریخ آن زمان باید باین مسأله عنایت خاص داری باشد تا بتواند رویدادهای آن عصر را که پیایی و بشکلی حاد رخ داده است، تجزیه و تحلیل کند.

در پایان مقال شایسته است یادآوری کنم که مطابق فتوای اکثریت فقیهان شیعه، اتخاذ شیوه تسویه یا تفصیل بسته بنظر امام است که در هر زمان آنچه مصلحت جامعه مسلمانان اقتضاء کند همان روش را برگزینند.